



(utan bilder)

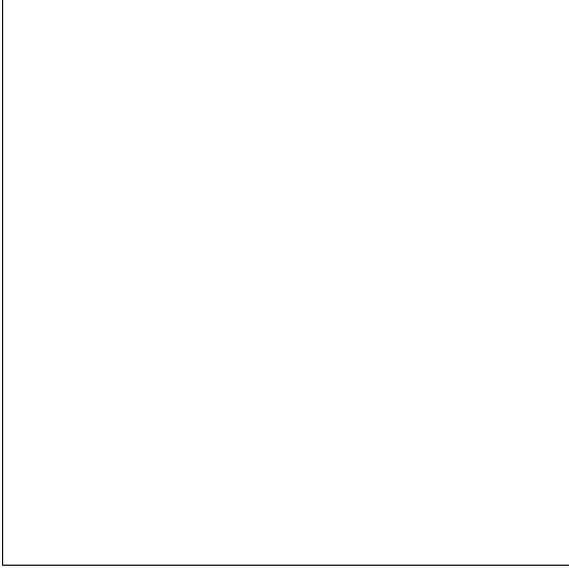
|| nivå 2

😊 persiska

📧 Marzieh Mohammadian Haghighi

🔗 Vusi Malindi

✍ Ursula Nafula



پرسیا



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

پرسیا

Skriven av: Ursula Nafula

Illustrerad av: Vusi Malindi

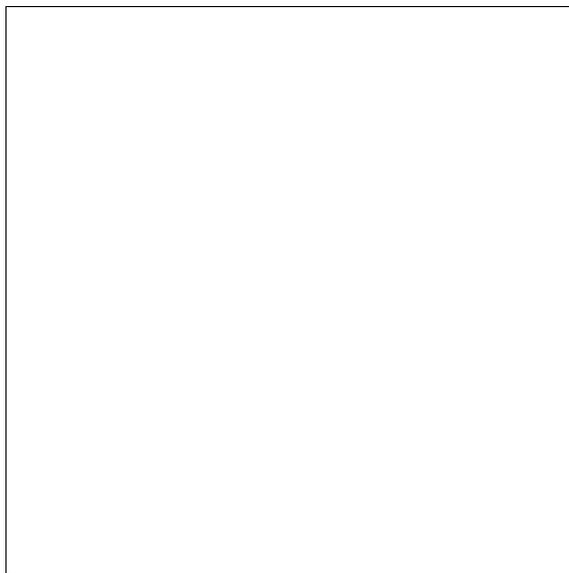
Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

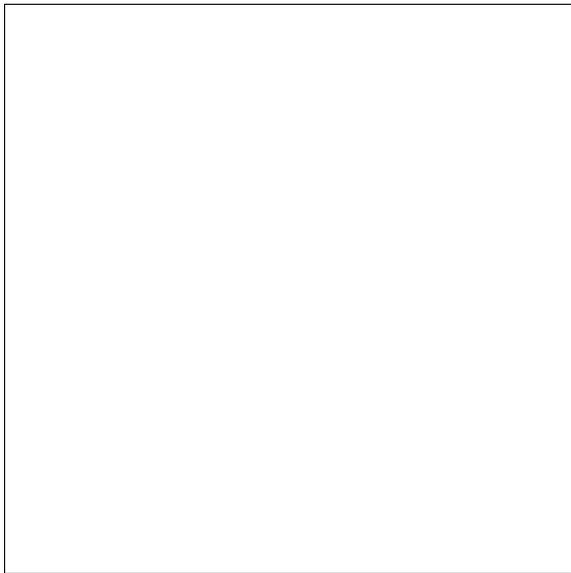
[Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.sv)

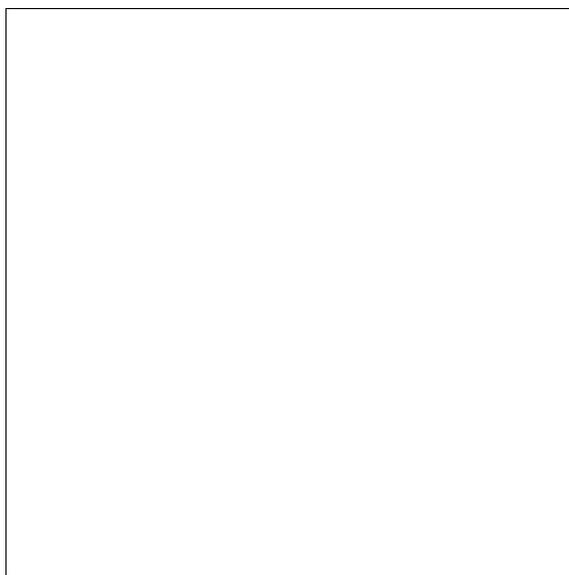
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.sv>



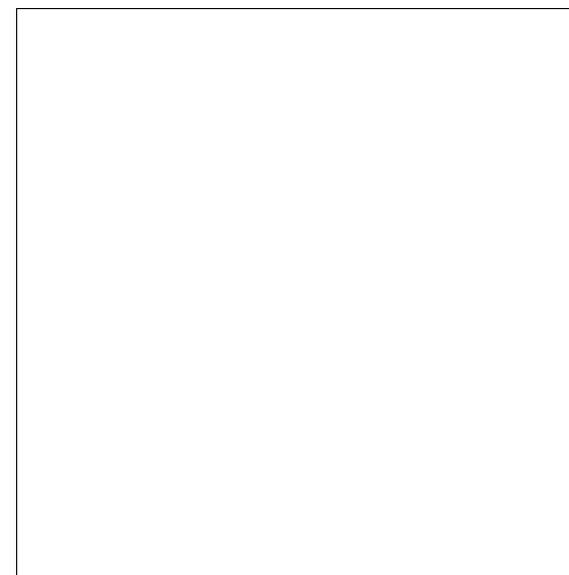
دهگده ی مَن مُشکِلَاتِ زیادِی داشت. ما مَجبور
بودیم که بَرای بُردنِ آب از یک لوله در یک صَف
طولانی بایستیم.

ما منتظر بخشش غذا از طرف دیگران بودیم.



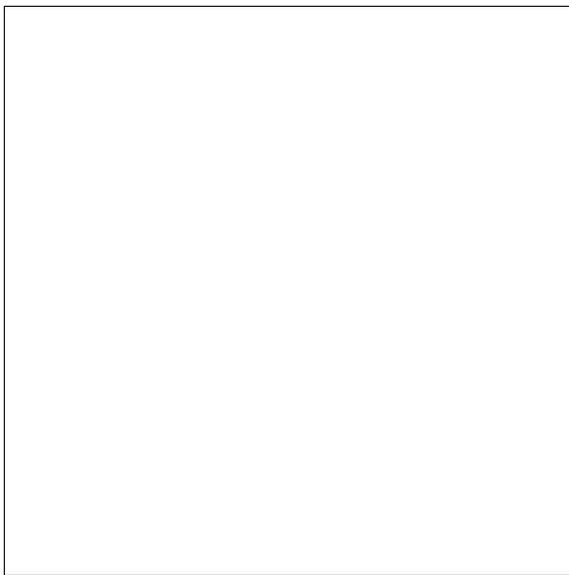


ما دَرِ خانهِ هَیْمانِ را بَهِ خَاطِرِ دُزدانِ زودِ قُفلِ
می‌گَرَدیم.

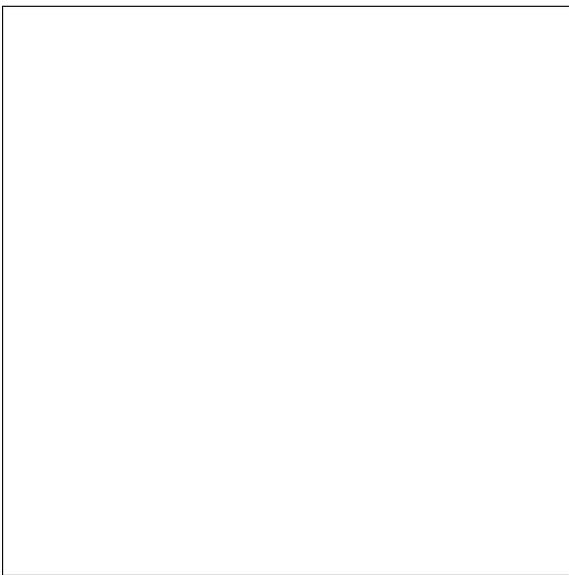


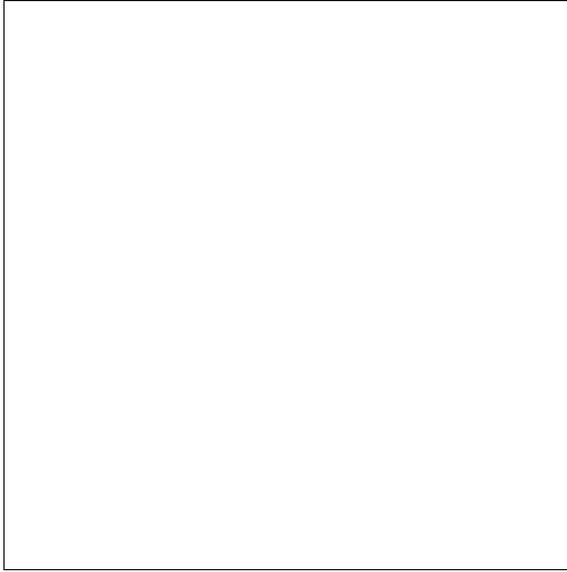
هَمه ما یِک صِدا فَریادِ زَدیم: ما بایدِ زِندگیمانِ را
تَغییرِ دَهِیم. اَز آن رِوز بَهِ بَعدِ هَمگی با هَم کارِ
گَرَدیم تا مُشکِلاتِمانِ را حَلِ کُنیم.

ه‌ا یتوانند چاه
مرد دیگر ایستاد و گفت: مرده
بکنند.

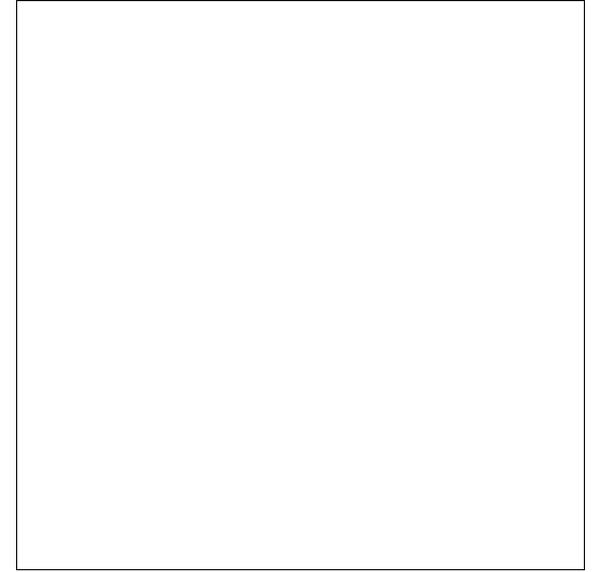


می‌مانند.
خیلی از بچه‌ها از مدرسه محروم می‌مانند.



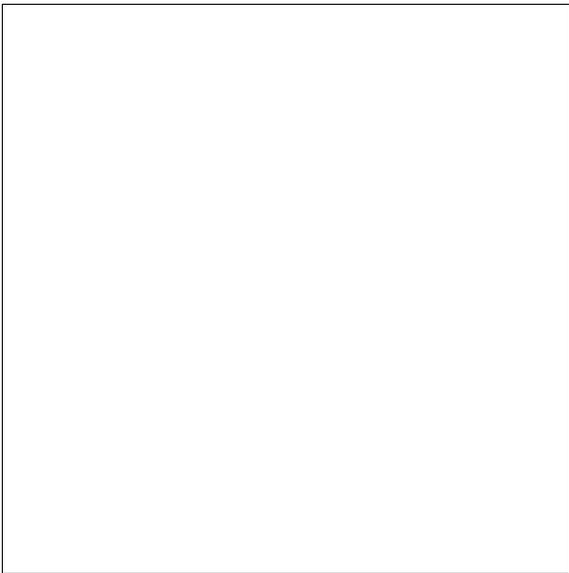


دُخترانِ جَوانِ به عُنوانِ پيشخِدمتِ در روستاهایِ
دیگر کار می‌گردند.

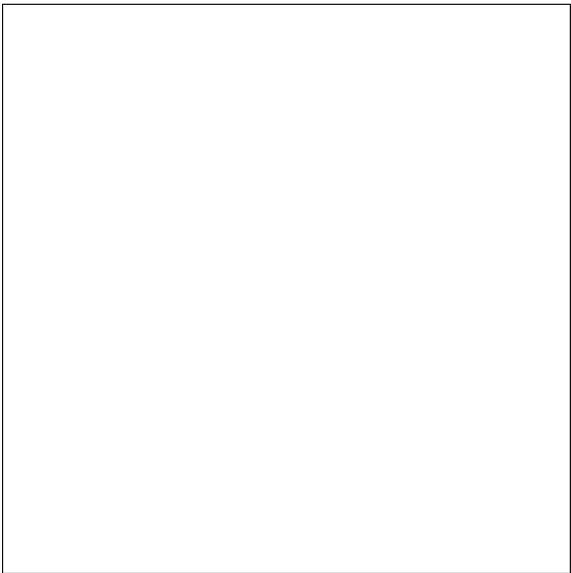


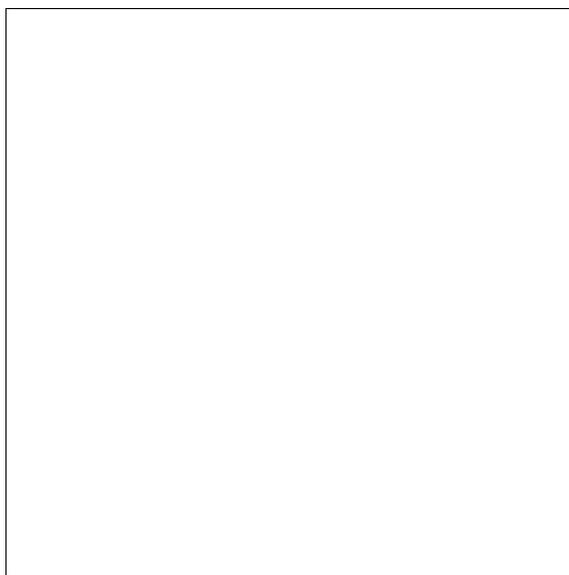
یک خاتم گفت: زنها می‌توانند درکاشتنِ محصولاتِ
غذایی با مَنْ همراهی کنند.

خوشه‌های هشت ساله، روی یک گنده ی درخت بنشینسته
بود و داد زد: من نتوانم در بظافت کردن کمک
کنم.

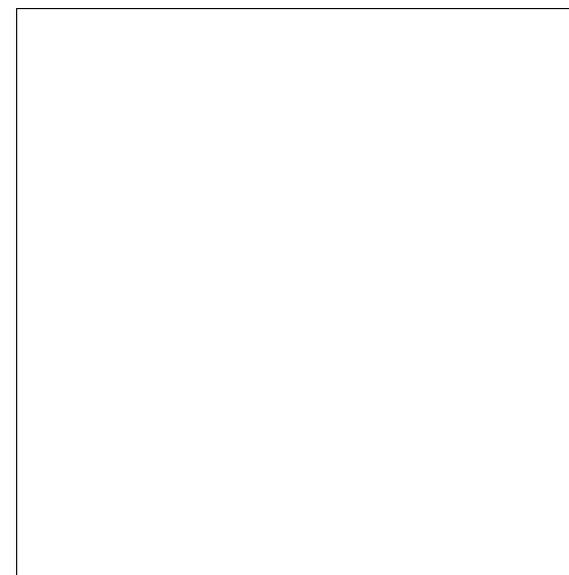


پسران جوان در اطراف دهگده پرتسه می‌زدند در
حالتکه دیگران روی زمین های کشاورزی مردم کار
میکنند.



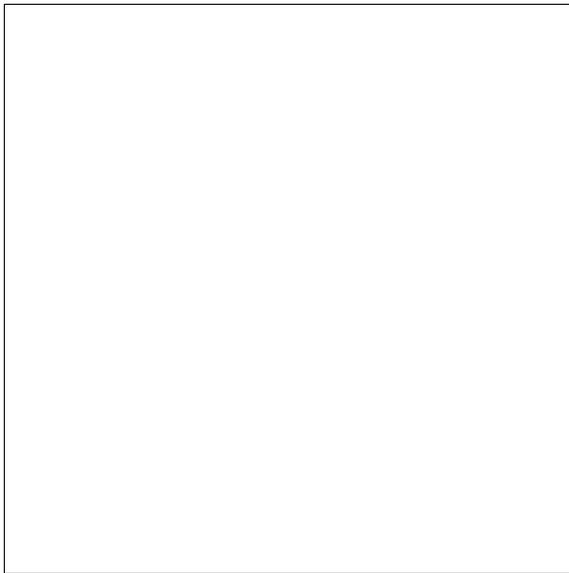


وَقْتِي كِه بَاد مِي وَزِيد، كَاغْذِهَائِي بَاطِلِه رُوي دِرْخَتَان
وَ حِصَارِهَا أُويزَان مِي شُدَنْد.

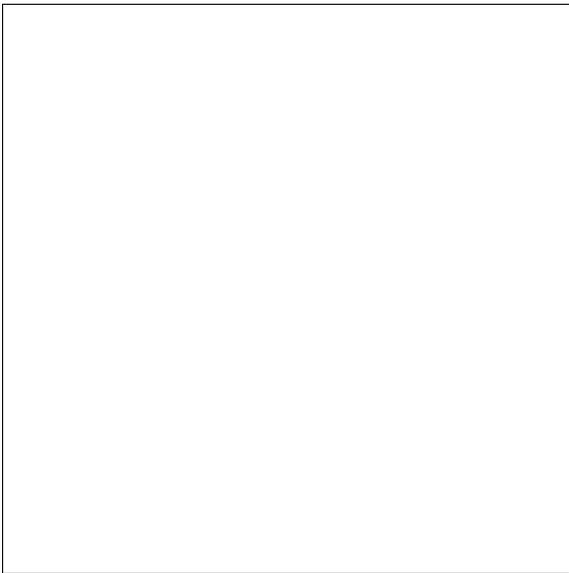


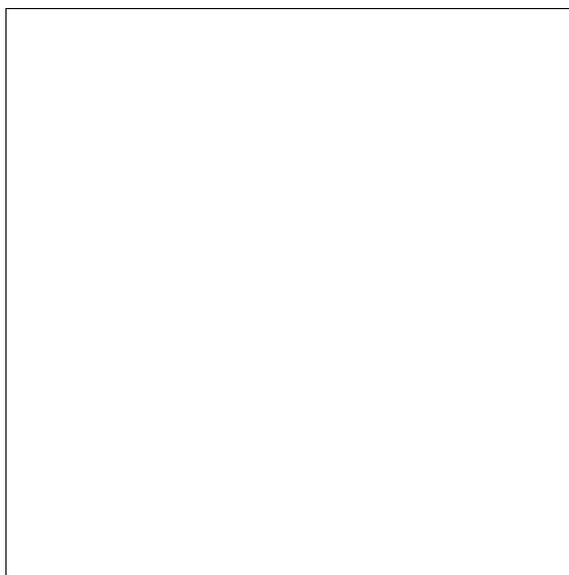
پِدْرَم اِيَسْتَاد وَ كُفْت: مَا نِيَاز دَارِيْم كِه بَا هَم كَار
كُنِيْم تَا بِتَوَانِيْم مُشْكِلَاتِيْمَان رَا حَل كُنِيْم.

مردم زنیتریک بزخت بزرگ جمع شدند و گوش
کردند.

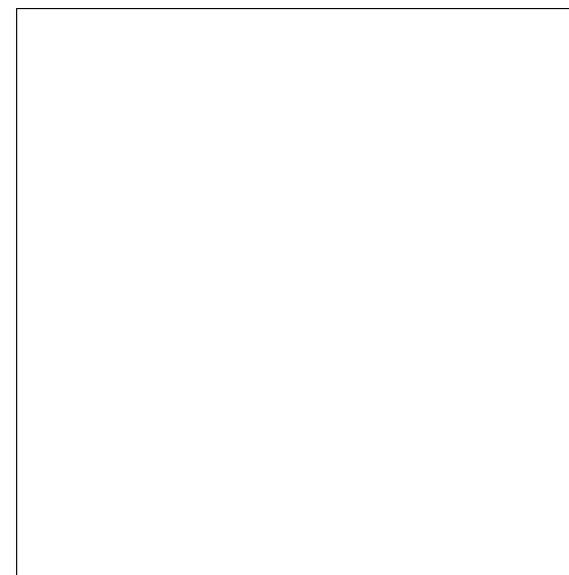


گاهی اوقات به خاطر خرده شیشه هایی که از
روی نی احتیاطی زمین ریخته شده بود دست
مردم دچار بریدگی می شد.





یک روز، آب لوله خُشک شد و ظرفهای آبِ ما خالی ماند.



پدرم به تک تکِ خانه ها رفت و از مردم خواست که در جلسه ی دهگده شرکت کنند.